

سر نوشت زبان فارسی چه خواهد بود؟



در گفتگو از زبان فارسی رو به کجا داریم؟ برای آسان یاد دادن این زبان به جوانان چه باید کرد؟ زبان علمی در دانشگاههای ما چه زبانی باید باشد؟

اکنون که وزارت فرهنگ و هنر پس از ۲۵ سال که از تعطیل نخستین فرهنگستان ایران گذشته است، برای پیشرفت بخشیدن و توانا کردن زبان فارسی به گونه‌ای که این زبان بتواند پاسخگوی نیازمندیهای امروز جوانان کشور در راه دانش آموزی گردد، باردیگر فرهنگستانی برپا کرده، هر چند این کار در هر حال بودن آن از نبودنش بهتر است، گروهی آغاز کرده‌اند با همان دست‌آویزهای کهنه گذشته که در سی‌چهل سال پیش بهانه ایشان در جلوگیری از پیراستن و آراستن زبان فارسی شده بود، باردیگر با پیشرفت زبان فارسی دشمنی نشان دهند.

از دیگرسو، در برابر نوجوانان و جوانان ما امروز همان گرفتاری‌ها و دشواری‌ها که از پاره‌ای بیماریهای زبان برخاسته است و سنگ راه ایشان در فراگرفتن هنرها و دانشهای نو می‌شده، بازم بهمان گونه درجای خود نمودار است. و با اینکه شیوه فارسی‌نویسی نسبت به بیست سی سال پیش اندکی

بیشتر شده است ، ولی هنوز هم زبان فارسی گنجایش این را نیافته که بتوان همه دانشهای پیشرفته کنونی جهان را در این زبان ریخت و آنرا درده زبانه‌های توانا و پرمایه جهان ، با حال کنونی که میدارد ، به‌شمار آورد .

بدتر آنکه ، با پیوستگیهای بسیاری که مردم جهان پس از جنگ جهانی دوم با یکدیگر یافته‌اند و جهان در حقیقت يك خانه همگانی برای آدمیان شده که کشورها مانده تالارها و اطاقهای آن خانه‌اند و به یکدیگر راه دارند و پیوسته‌اند ، روزانه از زبانه‌های گوناگون نامهای تازه علمی و فنی به کشور ما در می‌آید . و این کار چندان فزونی گرفته است که امروز پارهای از این نامهای نامأنوس به دهن عامیان نیز افتاده و آن گروه نادان به کاربردن این نامهای بیگانه را نشانه يك گونه نواندیشی و پیشرفتگی می‌بندارند . نمونه این کج‌اندیشی نوشته‌های زشتی است که بر تابلوهای بیشتر مغازه های تهران بچشم می‌خورد و همه روزه بر آنها و زشتی آنها افزوده می‌شود .

نکته دیگر ، چنانکه دیده میشود چیزهایی که کسانی درباره فرهنگستان و زبان فارسی گفته و نوشته‌اند و در روزنامه ها و هفته نامه ها و مهنامه‌ها چاپ شده است ، تا آنجا که نویسنده شنیده و خوانده ام ، بیشتر نویسندگان آن نوشته‌ها و سخن‌گویان نخواستند یا نتوانسته‌اند ، اندیشه خود را بریسه دردها و بیماریهای زبان آشنا کنند و برای هر يك از آن بیماریها راه چاره‌ای نشان دهند .

سخن برخی از ایشان اگر هم پختگی میدارد باز بیشتر به گذشته و تاریخ زبان رو می‌داشت . در حالیکه گفتگوی امروزی ما درباره حال کنونی و آ آینده زبان فارسی است نه گذشته آن .

سخن در این نیست که «منشی الممالک» در نوشتن فلان فرمان چگونه «تنوین» یا «جناس» بکار برده ، یا فصیح‌الشعرا در چند جا از شعرهای خود بجای نشانه‌های جمع فارسی قالبهای جمع عربی یاد کرده است ، یا «معین البکاء» در نوحه خوانی‌هایش قاعده برابری نربینه و مادینه را به تقلید زبان عربی در فارسی آورده است .

سخن در این است :

آیا دانش آموزان و جوانان ما دانشها و هنرهای جهان پیشرفته امروز را به چه زبانی باید یادگیرند ؟ سخن در این است که آیا زبان دانشگاهها و هنرستانهای ما باید چه زبانی باشد ؟ سخن در این است که آیا در برابر سیل واژه های بیگانه که از شرق و غرب دمام سیلابوار و خیلی پرزور به فراخنای زبان فارسی هر روز میتازد ، چه باید کرد ؟ چاره همه این دردها چیست ؟

افسوس که بیشتر آن نویسندگان آهسته از کنار این جستارهای بسیار ارج دار که در سر نوشت آینده این کشور تأثیر فراوان دارد گذشته اند و اندیشه خود را با آنها آشنا نکرده اند .

پس از رویداد شوم شهریور ۱۳۲۰ که گروهی هوچی میدانی یافته بودند ، تا بایران و هر چه رنگ ایرانی دارد بخاطر خوشایند بیگانگان بتازند ، از جمله آقای عباس اقبال که خود عضو فرهنگستان پیشین بوده و گذشته از کمیسیون تاریخ و جغرافیا در کمیسیون رهنمایی نیز هموند بوده و اگر هم فرهنگستان در گذشته اشتباهی کرده یا روش نادانانمندانه ای پیش گرفته بوده ، گناه این کارها بیشتر به گردن خود او بود ، رنگ عوض کرده و گفتاری در نکوهش کارهای فرهنگستان (۲) - نوشته بود و در آن گفتار بی انصافانه همه خطا کارهای فرهنگستان را به گردن شادروان رضاشاه بزرگ انداخته بود ؟ در آن زمان که هنوز شور جوانی در من شورش میداشت ، نتوانستم چنین گستاخی ناجوانمردانه را تحمل کنم . از این رو بنوشته او پاسخ دادم که در کراسه ای چاپ شده است . چون برخی از آن گفته ها که در پاسخ سخنان آقای اقبال گفته بودم امروز نیز درخور پژوهش است ، و نباید راضی شوم آزموده باردگر آزموده شود ، تیکه هایی از آن سخنان را که در پاسخ آقای اقبال نوشته بودم در زیر میآورم : از جمله درباره فرهنگستان پیش که آقای اقبال خیلی بآن تاخته بود نوشته بودم :

«فرهنگستان یا پیراهن عثمان !»

«آقای اقبال برای نگهداری واژه‌های تازی در فارسی خطا کاربهای فرهنگستان ایران را دستاویز ساخته به هواخواهان پیرایش و آرایش زبان سخت تاخته است. لیکن در ریشه گفتگو که آبا زبان فارسی که هوسبازی برخی نویسندگان فارسی‌ندان و رساله‌نویسان کنج مدرسه‌ها و قافیه‌پردازان دربار تاتارها آنرا بیمار کرده و به واژه‌های بیگانه آلوده ساخته است باید پیراسته کرد یا نه؟ در این باره هیچ سخنی نگفته است. از این رو من بهتر میدانم زمینه سخنان او را از یکدیگر جدا کنم و درباره هر بخش از آنها جداگانه گفتگو کنم.

۱- در باره چگونگی فرهنگستان ایران در سخنرانی گذشته آنچه باید گفت گفته‌ام و در این جا نیازی به تکرار آنها نیست (۱)

چیزیکه باید در دنباله آن سخنان بگویم این است که داستان پیراستن و آراستن زبان فارسی را باید از خطا کاربهای فرهنگستان جدا گرفت و هیچگاه نباید و نباید خطا کاری یک بنگاه را دستاویز دشمنی بایشرف‌ت‌زبان یک ملت گرفت.

گلابه بزرگی که این آقایان از فرهنگستان دارند این است که آن بنگاه بفرمان شاهنشاه در گذشته بنیاد نهاده شده و به گفته این آقایان «شمشیر در کارخامه دخالت کرده است»؟ آقای تقی‌زاده در گفتاری که از اروپا نوشته و برای مهنامه تعلیم و تربیت وزارت فرهنگ فرستاده بود که در آن مهنامه چاپ شد و سپس به دستور همان وزارتخانه شماره‌های آن جمع‌آوری گردید و همچنین در سخنرانی خودشان در سالن دانشسرای عالی، همه گلابه از دخالت شمشیر در کارخامه میکنند. آقای اقبال نیز همین عنوان را پیش کشیده است.

این سخن هنگامی درست بود و درخور گلابه، که شمشیر یک‌سره در

۱- این موضوع در کراسه که زیر نام «پیرایش و آرایش زبان فارسی»

در آن زمان نوشته بودم گسترده آمده است.

کارخامه دخالت می‌کرد. درمشل فرمان میداد از فلان روز همه واژه های تازی از فارسی بیرون. اما درجائیکه فرمان داده بود برای پیراستن زبان فرهنگستانی برپا شود و از کسانی که بدانمندی شناخته شده اند، گروهی در آن گرد آیند و رشته کار بدست آنان سپرده شود، عنوان دخالت شمشیر را در کارخامه پیش کشیدن و همه غلط کاریهای آن گروه را به گردن شمشیر انداختن بسیار بیجاست.

خواست من از این سخن دفاع از شاهنشاه در گذشته نیست. ایشان چه نیگوکار و چه بدکار در گذشته و رفته اند. تاریخ درباره کارهایشان داوری خواهد کرد و همینکه سیل کینه ها و غرضها فرونشست، حقایق آشکار خواهد شد. خواستم این است که گناه غلط کاری گروهی از پیشروان و سرشناسان را آنهم در کاریکه آزادی کامل میداشته اند به گردن شاهنشاه در گذشته انداختن، دور از جوانمردی و دادگری است.

فرهنگستان برابر بنیاد نامه ای که برای آن نوشته اند ۲۴ عضو داشته که بچند کمیسیون بخش می شده اند. هر کمیسیون وظیفه داشت در یک یادورشته ویژه برابر معنیهاییکه نیازمیداریم، واژه برگزینند. این کمیسیونها در کار خود آزاد بودند و دیگر شمشیر به آنها فرمان نمیداد برابر فلان معنی فلان واژه را برگزینند و از بهمان واژه چشم پوشند. شمشیر به آنها فرمان نداده بود داستان پیراستن زبان را با همه ارجی که دارد، سرسری بگیرند و واژه های تازی فارسی شده را بیرون ریزند و به جای آنها واژه های نامانوس بگذارند.

آیا میتوان باور کرد که شمشیر باینان فرمان داده بود بجای زاویه حاده «گوشه تند» بگذارند؟ باری چنانکه من میدانم راز خطا کاری فرهنگستان را باید در جای دیگری جستجو کرد.

۲- اما درباره ریشه داستان که آیا باید فرهنگستانی دارا باشیم یا نه؟ بگذریم از خطا کاریهای فرهنگستان پیش، گمان نمیکنم کسی بتواند نیازمندی يك توده زنده را بداشتن چنین سازمانی آنهم در روزگار کنونی انکار کند.

گرفتم زبان فارسی امروز هیچ بیمار نباشد و نیاز به پیراستن و آراستن ندارد آیا در برابر نیازمندیهای روز افزون دانشی، تکلیف فارسی زبانان چیست؟

پیشرفت دانشها در جهان امروز روز افزون است و هر توده‌ایکه بخواهد سرفازانه زید، ناچار باید در این پیشروی با دیگران همگام گردد و از دانشها و هنرهای نو هر چه بیشتر بهره جوید. اگر نگوئیم ما کاری بکار جهان نداریم و دانش پژوهی را به دیگران وا گذاشته‌ایم، ناچار هر روز بنامگذاری های تازه‌ای نیازمند خواهیم شد.

این نیازمندی از چه راهی باید برآورده شود؟ آیا میشود هر کسی به دلخواه خود واژه‌هایی برگزیند و برای معنیهای دانشی نامگذاری کند؟ اگر چنین کاری پیش آید آیا نتیجه آن جز هرج و مرج در زبان چیز دیگری خواهد بود؟ اگر بگوئید چنین چیزی نشدنی است و هر کس نمیتواند از پیش خود واژه‌ای برگزیند و نامگذاری کند، ناچار یکی از دو سخن را باید بگوئیم: یا بگوئید ایرانیان نیازی به دانشها و هنرهای نو ندارند و باید همیشه سرگرم اندیشه‌های کهنه هزارساله و دوهزار ساله باشند. یا بپذیرید باید يك جایگاه رسمی باشد که این وظیفه را انجام دهد و این نیازمندی را از پیش پای فارسی‌زبانان بردارد تا هرج و مرج در کارهای دانشی پیش نیاید.

بیش از پنجاه سال است که ایرانیان کمابیش از پیشرفت دانش‌ها در اروپا آگاه شده‌اند و برای گشادن راه دانش پژوهی در ایران کوششهایی شده است. با گذشتن این زمان دراز هنوز از دیده بهره‌مندی از دانشها در پایگاه توده های واپس مانده‌ایم.

یکی از انگیزه‌های بزرگ ناکامی مادر این زمینه، ناتوانی و نارسائی زبان فارسی است. آخر کی و در چه زمانی باید این سنگ بزرگ از پیش پای جوانان این توده برداشته شود و راه دانش پژوهی حقیقی گشاده؟

«آقای اقبال که اینهمه از دخالت شمشیر در کارخامه گلایه دارد در گفتار خود رازی را بی‌پرده کرده است که درست به وارونه گلایه های اوست و آن

اینکه از آقای ... و دکتر ... قول گرفته بوده که ایشان پس از رسیدن به وزارت کارهای فرهنگستان را بر گردانند. درمثل با گذرانیدن يك تصویبنامه از بکار بردن واژه‌های فارسی جلو گیرند. اگر این قول گذاری به پیمان شکنی و بدعهدی نمی‌کشید، ناچار برای «عبرت متخلفین» در تصویب نامه کيفری نیز پیش‌بینی میشد.

در مثل می‌گفتند اگر يك کارمند دولت بجای «اول» يكم نوشت یا گوینده رادیو بجای «مستمعین محترم» شنوندگان گرامی گفت از کار بر کنار شوند اگر روزنامه نویسی بجای «مجهول الهویه» گمنام نوشت. روزنامه اش بازداشت شود. ای‌وای. همه از زور گوئی می‌نالیم در همان حال برای پیشرفت‌غرضهای شوم، آرزوی زور می‌کنیم.

باردیگر می‌پرسم گناه واژه‌های فارسی چیست؟ یکی از رفتارهای بی‌دلیل این آقایان مخالفتهای لاجوجانه‌ایست که با بکار بردن واژه‌های فارسی آشنا از خود نشان می‌دهند. اگر برای يك توده گرفتن واژه‌هایی از زبان توده دیگری باری سزاشمارده شود این واژه‌گیری باید پابند به شرطهایی باشد و هر کسی نتواند خودسرانه از زبانهای دیگر واژه بردارد و به زبان خودی در آمیزد. اگر به چنین کار هوسمندانهای اجازه داده شود گذشته از اینکه در زمان بسیار کوتاهی زبان به هر جومرج خواهد گرایید و بنیاد استقلال آن سست خواهد شد، دیری نخواهد پائید که زبان خاصیت خود را که فهمانیدن معنیهاست از دست بدهد. و در نتیجه بیشتر گفتگوهای گویندگان باین زبان به رویه کشاکشهای لفظی در آید.

با اینکه زبان واژه‌گیری بی‌قید و شرط از زبانهای بیگانه چیز انکار ناپذیری است، این آقایان داستان را وارونه کرده‌اند و بدهکار در گفتگو بستانکار شده است. ایشان می‌گویند واژه‌های تازی را که نویسندگان هوسمند زمان تاتاران به فارسی در آمیخته و با این هوسمندی تیشه به ریشه استقلال

زبان فارسی زده‌اند ، نباید دورریخت و ویرانکاری جوینی‌ها و وصاف‌ها را نباید جبران کرد .

بدتر آنکه واژه‌های خودی را که این هوسمندان به يك سونهاداندولی با اندازه‌ای آشناست که هنوز هم در گفتگو های مردم ایران بکار میرود ، نباید بکاربرد . ماحق داریم به پرسیم دلیل چنین سخن‌شگفتی چیست ؟

آنچه من میدانم برای هر مردم بکار بردن واژه‌های زبان خودشان يك کار طبیعی است و نیاز بشرط و قیدی ندارد و آنچه نیاز به شرط و قید دارد گرفتن واژه از زبانهای بیگانه است . واژه‌گیری از زبان بیگانه باید از روی نیاز باشد . و آن هنگامی است که نیاز به نمودن يك معنی تازه پیش‌آید که در زبان خودی برای آن معنی واژه‌ای دارا نباشیم . در این گونه جاهام تا بشود باید از ریشه زبان خودی برابر قاعده های زبان خودی واژه پدید آورد و از واژه‌گیری از زبانهای بیگانه پرهیزید . تا آنجا که مردمی از خود مایه میدارند کسی سزاست از دیگری وام گیرند .

اکنون جای شگفتی است که این آقایان اصرار دارند رفتار هوسمندانانه گروهی که سرمایه‌ایشان سخن فروشی بوده و کارشان بزرگترین انگیزه پسرقت و تباهی زبان فارسی گردیده است ، حجت شمرده شود و امروز نیز ایرانیان از آنان پیروی کنند و مانند ایشان واژه‌های فارسی را به يك سو بیندازند و در نوشته های خود همیشه واژه‌های سنگین و گوشخراش عربی را که هیچ نیازی بآنها نمیداریم بکار برند .

آخر چرا يك ایرانی باید واژه‌های تازی و ترکیبهای غلط «سو و تفاهم» «مستمع» «اینجانب» «بدون» «فوق‌الذکر» «تحت‌الذکر» «ذیل‌الذکر» «رجال» «ملتزمین رکاب» «دولتین متعاهدتین» «مراقوم» «به استحضار رسانیدن» «قوای تأمینیه» «کسالت» «منظبعه» «طرق» «متخصص» «امور» «عصباتی» «طنین» و صدها مانند اینهارا که فارسی خیلی ساده و آشنا در برابر آنها میداریم بکاربرد؟

اما اگر بجای این واژه‌های گوشخراش واژه های خودی ، بدفهمی ، شنونده ، من ، بی ، گفته در بالا ، گفته در زیر ، گفته در پایین ، سرشناسان ،

همراهان ، دودولت هم‌پیمان ، نوشته ، آگاهانیدن ، نیروی سامان‌بخش ، بیماری ، چاپ شده ، راهها . ویژه کار ، کارها ، خشمگین ، یا تفته ، بدگمان ، روزنامه ، وواژه‌های فارسی دیگر مانند اینها را بکاربرد بر او خرده گیرند و به او بتازند .

دلیل این خرده‌گیری و تازیدن چیست ؟ وانگهی گرفتیم چنانکه این آقایان میگویند واژه‌گیری از تازی برای فارسی زبانان سزا باشد . آیا نباید واژه‌هایی را که میگیریم هم رنگ فارسی سازیم . و برابر قاعده‌های زبان فارسی بگردانیم ؟ دلیل این کار چیست که باید «ها» و «ان» را که نشانه جمع در فارسی است بیگانه بیندازیم و از کار بازداریم و واژه‌های تازی را بهمانگونه که در زبان اصلی میگردیده‌اند با «ین» و «ون» و «ات» و ده‌ها گونه جمع مکسر جمع بندیم ؟ این کار واژه‌گیری است یا آوردن قاعده‌های زبانی بیگانه در فارسی و از کار انداختن قاعده‌های زبان فارسی . کدامیک از این دو تاست ؟

همین آوردن نشانه‌های جمع تازی در فارسی ، به‌بینید برای دانش - آموزان چه دشواری بسیار بزرگی پدید آورده است. در دستور زبانها که برای زبان فارسی نوشته‌اند ، دستور نویسان ندانسته‌اند از جمع‌های تازی که در فارسی رخنه کرده چگونه یاد کنند ؟ برخی هیچ‌نامی از اینها نیاورده‌اند . برخی میگویند اینها از دیدگاه دستور زبان فارسی باید «اسم جمع» شمرده شوند در جائیکه شیوه بکاربردن اینها در نوشته‌ها نادرست بودن این گزارش‌گری را آشکارا نشان میدهد .

زبان رخنه کردن قاعده‌های زبان تازی در فارسی و در نتیجه سست شدن قاعده‌های این زبان تنها در نشانه‌های جمع نیست . در جائیکه مادر فارسی برای نشان دادن بیشتری ، دو نشانه که «تر» و «ترین» باشد می‌داریم . هم‌اندیشگان صاحب بن عباد ، اینها را کنار نهاده ابعاد ، اقرب ، اولی ، احسن ، اقبیح ، احوط ، الیق و مانند اینها به کار می‌برند .

این کار و ماننده های آن واژه گرفتن نیست بلکه شکست دادن زبان فارسی در برابر زبانی دیگر است .
 آقای اقبال برای جلوگیری از پیشرفت و دگرگونی زبان فارسی دلیل شکستی آورده بود بدین گونه :

«لغت سازان ما بدبختانه شیوه‌ای را پیش گرفته‌اند که امروز نوشته يك نفر تهرانی بصورتی درآمده است که امروز يك نفر خارجی یا مستشرقى که به زبان فرودسى و سعدى و مولوى و حافظ آشناست بلکه مردم شهرهای بزرگ ایران در فهم آن دچار زحمت و عسرت میشوند ...»

من در پاسخ این گفته شکفت مغالطه آمیز پرسیده بودم : «هنوز نمیتوانم باور کنم يك نویسنده ایرانی با پیراستن و بسامان کردن زبان خود زیر این نام مخالفت کند و دلیل آورد : اگر زبان فارسی را پیراسته کردیم دیگر چند تن فرنگی که زبان ما را پیش از پیراسته شدن یاد گرفته‌اند آنرا نخواهند فهمید . پس باید زبان را بحال خود نگهداریم تا مبدا برای این آقایان «زحمت و عسرتی» پدید آید .؟؟»

در این گفتار تا اینجا چندجا از بیماریهای زبان یاد کردم و کنون را بهتر میدانم به کوتاهی از این بیماریها نام برم .

آ- تا فارسی آمیخته به واژه‌های بیگانه است استقلال نخواهد داشت زیرا هر نویسنده‌ای برای نمایاندن عربی دانی و هر سراینده برای قافیه‌سازی و سخن بازی میتواند به فرهنگهای تازی دست یازد و هوسمندان هر چه واژه خواست از مرده و نیم مرده بیرون کشد و درست و نادرست در نوشته خود بکار برد .

با چنین شیوه‌ای که جوینی‌ها کرده‌اند مرزهای زبان فارسی شکسته شده و درهای آن بروی واژه‌های بیگانه باز گردیده است . چنانکه هر کسی هم اکنون نیز بخود اجازه میدهد هر گونه واژه عربی را در نوشته فارسی خود بکاربرد .

در نتیجه این رفتار زیانمند ، درهای زبان فارسی بازمانده و کرانه

داری (محدودیت) در معنی واژه‌ها و رویهمرفته در زبان که شرط نخستین استقلال هر زبانی است، در زبان ما ازمیان رفته. هم‌اکنون شما نمیدانید این زبان چه اندازه واژه میدارد. آیا به پیروی از نویسندگان گذشته هر واژه عربی را میتوان برداشت و به فارسی درآمیخت؟

اگر گرفتن واژه از زبان عربی سزا شمرده شود، چرا از زبانهای دیگر سزا شمرده نشود؟ مثلاً شاعری شعر بسراید، نیم بیت از انگلیسی و نیم بیت فارسی.

بسا برخی نااندیشیده بگویند: هر چه «فصحاً» گرفته و بکار برده‌اند توانیم بکار برد و جز آنها نتوانیم. در برابر چنین پاسخ خامی باید پرسید «فصحاً» کدامند و از نمونه‌های گوناگونی که از روزگار زندگی هزارساله زبان فارسی کنونی بازمانده کدام را فصیح و کدام را نافصیح میخوانید؟

رفتار وزارت آموزش و پرورش که خود بایستی رهنمای جوانان و نویسندگان باشد بهترین گواه است که چنین قاعده‌ای در دست نیست.

وزارت آموزش نه تنها در تاریخ ادبیات، بلکه در کتابهایی که برای دوره نخستین دبیرستانها نوشته شیوه‌های گوناگونی آورده و به دانش آموزان بیچاره شعر فردوسی را در پهلوی شعر زین‌الشعراطایی و نثر بلعمی و بیهقی را بانثر و صاف و جوینی پهلوی هم نهاده است. این کار دلیل است بر اینکه سر رشته‌داران آن وزارتخانه سر کلافه را گم کرده‌اند و خود قاعده‌ای در این کار ندارند و نمیدانند از شیوه‌های گوناگونی که بازمانده کدام فصیح است که دانشجویان باید از آن پیروی کنند و کدام نافصیح که باید بکناری ماند و تنها در بخشهای عالی تاریخ ادبیات از آن سخن رود.

ب- کرانه نداری زبان نیز یکی از بیماریهایی است که از آمیخته شدن فارسی به واژه‌های بیگانه پدید آمده و تا هنگامیکه زبان ما از واژه‌هایی که بی‌نیازانه گرفته شده و پیرو قاعده‌های زبان فارسی نگردیده است، پیراسته نشود این درد چاره‌پذیر نخواهد بود.

تکرارها و مترادفهای بی‌معنی و خنکی که هنوز هم در نوشته‌های

روزنامه‌ها گهگاه دیده میشود ، گویاترین دلیل برتاریک بودن معنی واژه هاست . هنوز به جمله‌هایی از گونه : جدیت و فعالیت ، غیظ و غضب ، دوستی و صمیمیت ، پاک‌ی و طهارت ، صفا و خلوص و صدها مانند اینها برمیخورید که گوئی نویسنده هنگامیکه واژه جدیت ، دوستی ، پاک‌ی ، صفارا مینوشته شك داشته است که اینها مقصودش را برساند ازاینرو در پشت سر آنها فعالیت ، صمیمیت ، طهارت ؛ و خلوص را هم افزوده است .

ج- بزرگترین نتیجه زشتی که از آمیختن زبان فارسی به واژه‌های تازی پدید آمده بهم خوردن و ازسامان افتادن قاعده های زبان است .

نویسندگان پیشین ما بویژه از زمان تاتاران به این سو که در گرفتن واژه از زبان عرب اندازه نگه نداشته‌اند و گذشته از واژه ها جمله‌ها و ترکیبهای عربی در نوشته‌ها و سروده های خود بکار برده‌اند بریشه وقاعده‌های زبان فارسی هیچ توجه نکرده‌اند .

در نتیجه این بی‌پروائی ریشه‌های زبان فارسی کم کم بکناری افتاده و سامان آنها آهسته آهسته بهم خورده و بسیاری نیز فراموش گردیده است . يك نگاه ژرف بکارواژه‌هایی که در سفرنامه ناصر خسرو و مانندگان او بکاررفته و معنی ویژه هر گونه از آنها و سنجیدن آنها با کارواژه هائیکه امروز بکار میرود آشکارا بهم خوردن و فراموش شدن بسیاری از گونه‌های کارواژه های فارسی را نيك نشان میدهد .

امروز کمتر نویسنده‌ای میان : کرد ، کرده ، کرده بود ، کسردی ، میکرد ، کرده بوده ، میکرده ، خواستی کرد ، همی کرد ، می کردی ، همی کردی در نوشته های خود جدائی می گذارد و هر يك را در جای خود بکار میبرد .

این بیماری تنها در کارواژه‌ها نیست . دیگر قاعده‌ها نیز به آن دچار آمده‌اند که کنون را از آوردن مثال خودداری میکنم .

د - بیماری دیگر ، گردانیدن ریشه‌های فارسی است مانند ریشه های تازی به کمک «کارباور» .

واژه‌هایی که از تازی برداشته و بفارسی درآمیخته میشد تا زمانی که کارواژه های فارسی از کار نیافتاده و زبان نیروی خود را میداشت به دو گونه گردانیده میشد .

یک گونه مانند ریشه های فارسی چنانکه فهم و طلب تازی را مانند ریشه های فارسی فهمیدن و طلبیدن میگفتند . برخی را بدستبازی کاریاورها مانند : کردن ، بودن ، شدن ، نمودن و مانند اینها میگردانیدند و غضب کردن و طعنه زدن و لعنت گفتن و مانند اینها بکار میبردند .

پس از چندی که از هوس نویسندگان تازی پرست ، واژه های تازی در فارسی روبروئی نهاد و گردانیدن ریشه با کار یاورها فراوانتر گردید کم کم اندیشه ها بگردانیدن ریشه ها بدستبازی کار یاور عادت کرد و با ریشه های فارسی همان کار را کردند که با واژه های تازی میکردند .

در زبانهای زنده از نامها «اسم» کارواژه میآورند . مادر فارسی بجای گریست و خندید و آغازید و نکریست و صدها مانند اینها گریه کرد و خنده کرد و آغاز کرد و نگاه کرد میآوریم و از این کار زشت گذشته از اینکه زبان را بیهوده دراز میکنیم ، بیشتر ریشه ها را چنان از کار انداخته ایم که به آن سانی که باید گردانیده نمیشود .

ه - فراموش شدن پیشوندها و پسوندها گرفتاری دیگریست که از آمیختگی زبان فارسی پدید آمده .

در زبانهای آری پیشوندها و پسوندها نقش بزرگی بازی میکنند ، در فارسی نیز چنین بوده که به آغاز و انجام ریشه ها پیشوند و پسوند می چسبیده و با این کار از هر واژه دهها واژه تازه ساخته میشده است . با فزونی گرفتن واژه های تازی در فارسی یک گونه بی نیازی از پیشوندها و پسوندها پدید آمده در نتیجه بسیاری از آنها فراموش شده یا در جای درست خود بکار نمیروند .

و - نداشتن فرهنگی برای زبان امروزی فارسی .

آسیب دیگری که از آمیختن واژه های بی اندازه تازی به فارسی پدید

آمده یکی دیگر این است که نوشتن واژه نامه‌ای را برای زبان کنونی مادشوار بلکه نشدنی کرده است .

این خود ننگی برای يك توده است که در این روزگار دانش و فرهنگ برای زبان امروزی خود واژه نامه‌ای نداشته باشند درجائیکه هر کس خواندن و نوشتن میدانند بویژه دانشجویان مانیا سختی به چنین واژه نامه‌ای میدارند. در نوشتن فرهنگ نامه‌ها قاعده آنست که ریشه هر واژه را آورده بدنبال آن برخی از جدا شده ها از آن ریشه که دارای معنی ویژه‌ای است ، یاد کنند .

اگر اکنون یکی بر آن شود که برای زبان فارسی کنونی واژه نامه‌ای پدید آورد ، آیا چه راهی باید در پیش گیرد؟ اگر از واژه های تازی آمیخته به فارسی ریشه هر کدام را بنویسد ، آن فرهنگ يك لغت نامه تازی خواهد بود نه فارسی .

و تا کسی زبان تازی را نیک نداند و از صرف و نحو آن زبان نیک آگاه نباشد از آن سودی نتواند برد . بدتر آنکه از ریشه های تازی آمیخته به فارسی همه جدا شده ها نمی آید ، از برخی کمتر و از برخی بیشتر آمده و هیچ قاعده روشنی در این کار هم نیست .

اگر بخواهد ، چنانکه پیروان صاحب بن عباد میگویند ، همه واژه های تازی را که روزی در فارسی بکاررفته یاد کند و جمله های تازی را از گونه « ذنب لا یفتقر » یا « علیه التوفیق والتکلان » یا « المذنب الحقیق - الجانی » و نیز عبارتهای نه فارسی و نه تازی مانند : جناب جلالتماب قدسی القاب سلیل الاطیاب ، که در نمونه های گذشته فراوان آمده ، یکان یکان بنویسد ، چنین کاری هم از شیوه فرهنگ نویسی بیرون است و هم نشدنی .

اگر بگوئید نویسنده فرهنگ تنها از واژه های تازی که در نوشته های « فصحا و اساتید » بکاررفته است یاد کند .

این پرسش پیش خواهد آمد که از نویسندگان و سرایندگان گذشته

کدام را فصیح و استاد میشناسید و کار او را سند میگیرید؟ فردوسی یا کمال-الدین اسماعیل اصفهانی؟ ناصر خسرو یا جوینی؟ از این گذشته از نوشته‌های روزنامه‌ها کدام را باید پایه لغت نویسی قرارداد ؟

ز- دشواری یاد گرفتن زبان :

اگر از همه این گرفتاریها که شمردم چشم پوشید، باز از آمیختن واژه‌های بی اندازه تازی بفارسی درد بزرگ دیگری برخاسته است که بهیچ روی درخور چشم پوشی نخواهد بود .

درد بزرگی که زیانش بیشتر بهره جوانان و آیندگان است .
واژه‌های فارسی که پس از توطن هزارساله در ایران هنوز رنگ فارسی بخود نگرفته و برابر دستور زبان فارسی نمیگردند و اشتقاق آنها بر پایه قاعده‌های زبان عربی انجام میگیرد ، یاد گرفتن زبان فارسی را برای اهل زبان سخت دشوار ساخته است .

این دشواری تا پنجاه سال پیش که خواندن و نوشتن از آن همه و برای همه نبود، چندان نمودی نمیداشت .

در آن روزگاران دسته کمی که خواندن و نوشتن می‌آموختند از خاندان‌هایی میبودند که همه چیز برایشان آماده میبود و زندگی آراسته و آسوده‌ای می‌داشتند .

اگر فرزندان آن خاندانها ، همه جوانی و بیشتر از آنرا در راه فراگرفتن زبان مادری تلف میکردند، هیچ بیمی نداشت و بر آنان فشاری نمی بود .

آن روزها در ایران هنوز جوانان به دانشگاه راه نیافته بودند و دانشها خود باندازه امروز گسترده نشده و پیش نرفته بود . در آن روزگاران با آموختن صرف و نحو عربی و اندکی از منطق ارسطو و فقه و اصول و از بر کردن شعر هائی از سعدی و حافظ ، هر کسی به دانشمندی شناخته می شد .

اما امروز روزگار برگشته و اگر گروهی هم بخواهند ایرانیان را

بحال روزگاران گذشته برگردانند یا در آن پایگاه نگهدارند ، گردش زمان چنین کاری را بر نخواهد تافت و کوششهایشان بجائی نخواهد رسید . امروز مردم بدانند آموزش روی آورده اند حتا فرزندان خاندان های کم درآمد رو بدبستانها و دبیرستانها می آورند تا از پیشرفتهای این زمان بهره مند شوند .

برای این گروه یادگرفتن زبان فارسی که بیشتر خاندانهایشان آن آسایش و توانگری را که خاندانهای ۵۰ سال پیش درس خواندگان میداشتند نمی دارند ، یادگرفتن زبان فارسی گرفتاری بسیار سختی شده است . نیک بنگرید يك جوان ایرانی پس از آنکه شش سال در دبستان و شش سال در دبیرستان و سه سال در دانشکده عمر تلف کرده و نیروهای جوانی را در راه آموختن زبان و صاف و جویبی نهاده است همینکه از دانشگاه بیرون آمد تازه سردرگم است و نمیداند بچه شیوه ای باید چیزی بنویسد و از نمونه های گوناگونی که هنگام دانش آموزی از بر کرده کدام را سرمشق نوشتن گیرد . بشیوهی ناصر خسرو یا جویبی ، و صاف یا گلستان سعدی ، منشآت قائم مقام یا ناسخ التواریخ .

بارها دیده اید جوانی پس از ۱۵ سال عمر تلف کردن همینکه اداره ای درآمد در نوشتن يك نامه اداری ساده در مانده است و کارمندان دانشکده ندیده آن اداره ، او را دست میاندازند . گناه این درماندگی بگردن جوانان نیست . آن بیچاره ها در روزگار دانش آموزی شیوه های گوناگونی خوانده و از بر کرده اند که هر يك در برابر آن دیگری زبانی جداگانه است . اینسان ندانسته اند از میان آن همه شیوه های گوناگون کدام را باید نیک یاد گیرند و در بیرون از دانشگاه در نوشته های خود آن شیوه را بکار بندند .

از آن سو می بینند زبانی که در اداره ها با آن روبرو شده انداز همه آن شیوه ها جداست و چیز دیگری است . در جائیکه خود سر رشته داران در این کار در مانده اند وقاعده ای در دست ندارند گناه جوانان چیست ؟ زبان هر توده ای ، اگر هم دشوار باشد نیاز نیست جوانان آن توده

برای یاد گرفتن آن زبان جز تا بخش نخست در دبیرستان هاعمر تلف کنند . مگر کسانیکه بخواهند در رشته زبان و تاریخ آن، دانش ویژه ای فراگیرند. اما در کشور ما بیماری زبان این نتیجه زشت را داده که جوانان ما باید بیشتر روزگار جوانی را که باید در راه یاد گرفتن دانش های سودمند بکار رود، در راه آموختن زبان تلف میکنند و پس از آن همه رنج کشی و عمر بباد دادن همینکه از دانشکده بیرون آمدند در بر گزیدن شیوه فارسی نویسی درمانده باشند .

من بر استی هر زمان می اندیشم : تا چه اندازه از نیرو های جوانان ایرانی با این گرفتاری های زبان بخش تلف میشود برخورد می لرزم . نمیدانم سر رشته داران فرهنگ ما هیچ در این باره اندیشیده اند؟
نمیدانم روزی که در پیشگاه آفریدگار بزرگ باید پاسخ کار های خود را بدهند ، تنها درباره این زیانکاری چه پاسخی خواهند داشت.
اینها که گفتم گزافه نیست . هر جوان ایرانی که بخواهد فارسی را نیک یاد گیرد ناچار از آموختن زبان دشوار عربی است. دشواری زبان عربی تا آنجاست که در نوشته های نویسندگان عرب بارها چیزهایی بر خلاف قاعده های این زبان دیده شده . قاعده های زبان عربی از صدها هم افزونتر است . گذشته از فراوانی قاعده ها بسیاری از جدا شده ها در این زبان، بیک بار قاعده ای نمیدارد و ناچار باید آنها را یکان یکان یاد گرفت . (جمع کسره) بی قاعده است. مصدر های ثلاثی مجرد با آنهمه فراوانی همه سماعی و بیقاعده است .

در نحو آن زبان نیز همین گرفتاریها و دشواریها وجود دارد. شناختن مونش های مجازی ، اسم های مبنی جز از راه یاد گرفتن یکان یکان آنها نیز نشدنی است .

دشواری این زبان نا آنجاست که طلبه ها که هر یک عمری در راه آموختن صرف و نحو عربی تلف میکنند ، با اینهمه رنجها باز دیده شده در خواندن يك صفحه روزنامه عربی ناتوان می مانند بدتر آنکه برای یسار

گرفتن زبان فارسی تنها یاد گرفتن صرف و نحو کافی نیست ، بیچاره جوان ایرانی باید هزارها واژه را هم یاد گیرد و معنی بیشتر آنها را تک تک بیاموزد چون هر يك از آنها از زبانی بیگانه آمده و در مغز دانش آموز جوان نمی تواند (تداعی معانی) برقرار کند .

کاش پس از اینهمه رنج کشی ها ، باری دانشجویان ما زبان عربی را هم یاد می گرفتند و جز زبان مادری به زبان دیگری نیز آشنا میشدند .

از اینهمه رنجها چنین نتیجه کوچکی هم بدست نمی آید. زیرا واژه های تازی که بفارسی درآمخته است از يك سو در زبان عربی امروز، حکم واژه های مرده را دارد. از دیگر سو بیشتر در معنی هائی جز آنچه واژه در عربی میداشته بکار میرود از اینجاست که می بینیم جوان دانشکده دیده ایرانی يك صفحه روز نامه مصری یا مراکشی را باین زبان بیمار کنونی نمی تواند ترجمه کند .

این گرفتاری که شرح دادم از دیدگاه فرهنگ نوین ایرانی کوچک نیست . گرفتاری بزرگتر از آنست که من بتوانم چنانکه باید در این گفتار آنرا باز نمایم .

شما عمرها و نیروهائی را که جوانان ایران در این راه میگذارند و پولهایی که خاندانها از دهن خود میبرند و به آرزوی دانشمند شدن فرزندان شان در راه فرهنگ آموزشی ایشان از دست میدهند ، با نتیجه کوچکی که از روی هم رفته اینها بدست می آید ، بسنجید ، تا به بزرگی این گرفتاری پی برید . اینها را با هم بسنجید تا دریابید بیماری زبان چه سنگ بزرگی در جلو پیشرفت دانشی مردم ایران افکنده است .

آنچه در پایان این گفتار باید بیافزایم اینست :

زبان يك مردم از آثار باستانی آنان نیست که هر چه بحال خود ماندو در آن دگرگونی رح ندهد نیکتر باشد. زبان بزرگترین ابزار فهمانیدن معنی هاست و مانند هر ابزار دیگر هر چند خود آن ساده تر و بکار بردن آن آسان تر باشد بهتر خواهد بود .

زبان به آینده و اکنون بیش از گذشته تعلق دارد و نیکی هر زبان در این است که نیازمندیهای دانشی جوانان را بهتر برآورد .
جای گفتگو نیست که زبان فارسی با حال کنونی که میدارد برای پاساخ دادن به نیازمندیهای دانشی امروز جوانان ما توانا نیست . چه گواهی برای این گفته از این روشن تر است که بیشتر از ۴۰ سال از روی آوردن ایرانیان بدانش های اروپائی گذشته و هنوز کتابهای دانشی بفارسی روان و ساده نوشته نشده و ترجمه نکرده است .

اگر هم کسانی چند کتاب دانشی نوشته یا ترجمه کرده اند زبان آن کتابها تا آنجا نا آشنا و نارسا و عبارتها پر از واژه های سنگین تازی و فرنگی است که دانشجو از آنها چیزی نمی فهمد و از دانش آموزی سیر و دل زده می شود ...

در باستان زمان زبان را به آئینه ماننده کرده اند . همچنانکه آئینه هر چه بهتر رخساره را نشان دهد و خود در میانه پرده نگردد بهتر خواهد بود ، زبان نیز چنین است .

دانشجو باید در کتابهای علمی با واقعیتهای دانشی و هنری روبرو شود نه با عبارتهای نامانوس قلنبه و سخت . زبان بیمار کنونی بی گمان در رسانیدن معنای دانشی ناتوان و نارساست .

يك پزشك ، يك مهندس در مكانيك ، يك زمين شناس ، يك فيزيك دان ، يك شيمي دان ، اگر بخواهد كتابی در یکی از این دانشها بنویسد فارسی بنویسد در هر صفحه آن کتاب با دشواری روبرو خواهد شد .

نیروهای جوانان هر توده ارزنده ترین سرمایه يك مردم است . پس چرا باید جوانان ما در راه از بر کردن دهها جمع مکسر و جمع سالم وصیغه های جمع قله و کثره و صیغه های جور بجور اسم فاعل و اسم مفعول و صفت مشببه بفاعل و صیغه های گوناگون مبالغه و اسم آلت و اسم زمان و اسم مکان و افعال التفضیل و تصغیر و صدها مصدر قیاسی و سماعی و تذکیر و تانیث و کیفیت

نوشتن همزه و تنوین و آراء اخفش و سبیبوییه و موارد شاذ بصریون و کوفیون عمر خود را تباه کنند و پس از آنهمه رنجها همینکه از دانشگاه بیرون آمدند باز در شیوه نوشتن زبان مادری خود گریج و درمانده باشند .

در پایان پس از این سخن ها باید بیفزایم .

زبان فارسی با همه بیماری که دارد و با همه اینکه در سیصد ساله اخیر از همگام شدن با پیشرفتهای زمانه باز مانده است، چون دارای دیرینگی فرهنگی بسیار کهنی است از زبانهای مایه و رجهان بشمار می آید و تا آنجا که نویسنده دانسته ام اگر از راه علمی و بر پایه قاعده های خود این زبان آنرا پیراسته و توانا کنیم ، بی گمان در مدت اندکی میتواند برای نشان دادن هنر ها و فرهنگ امروزی، ظرف گنج داری بشود و دیری نپاید که درده زبان های زنده و جاندار جهان بالا آید و از حال کنونی و درماندگی که میدارد آزاد شود .

زبان فارسی ، اگر واژه های عربی ناهم آهنگ با این زبان را از آن بیرون کنیم و قاعده های آنرا گسترش دهیم و در واژه سازی از آنها بهره گیریم ، می تواند در رسائی و توانائی از زبان های انگلیسی و فرانسه نیز جلو بیفتد .

نیکی دیگری که زبان فارسی دارد و مانند آن در زبانهای دیگر خیلی کم است ، زیبائی و آهنگ داری زبان فارسی است. زبان باندازه ای آهنگ دار است که نثر ساده فارسی همگونه شعر در زبانهای دیگر است و من امیدوارم روزی برسد که بار دیگر این زبان در خاور میانه مانند گذشته ، زبان علمی و دانشی همه مردمان این سرزمین بوده باشد . با امید چنان روزی خجسته .